

۲۰۱۰ / ۲ / ۳

فقر اطفال

دیدم طفلان نشسته اند در سایه دیوار
کمک می طلبند به نام پروردگار
برهنه پاهایشان بر تن ژنده لباس
به نزد رهگذران می کنند التماس
نداریم ز بهر شام لقمه ای نان
نظر افکنید بر حالت زار مان
از این فقر اطفال هوش و حواسم برفت
جسمم لرزید و پایم سوی شان نرفت
روان شد زمزگان اشکم چو خون
زسوز سینه ام شعله ها شد بیرون
چه فرقت میان طفلان در شرق و غرب
اینرا نیست لب نان ، آن دارد عیش و طرب
گویند خالق ، کریم ، مشفق و عادل است
مددگار مخلوق ، داوری کامل است
بناء کرده است کیهان و هم کهکشان
بچرخد به فرمانش زمین و زمان
از این قدرت و فهم وی حیران شدم
از این بی عدالتی اش پریشان شدم
یکی را زنوش و نعمت ساخته است بی نیاز
به دیگران ندادست لب نان و حلقه ای پیاز

اگر مادر پدر را چند فرزند بُود
 نزد شان همه مونس و دلبنده بُود
 ندارند برتری ایشان از یک دگر
 حق شان مساویست نزد مادر پدر
 اگر پدر مادر عادلتر از خالق اند
 پس ثنا و صفت را آنان لایق اند
 در زمین انفجار بمب و راکت است
 چرا خالق جهان خموش و ساکت است
 زکی ترسد، چون همه ترسند از او
 تفکر نما و حقیقت بکن جست و جو
 نیست قدرتی بهر نجات در جهان
 نیروی بازویت باشد مددگار، بدان
 کنون امپریالیزم فرماندار جهان شده
 باعث فقر اطفال، قتل پیر و جوان شده

یوغ سرمایه شکسته دو کتف مظلومان
 همبستگی خلقها باشد نجات جهان
